اهدائی دفتر
مکتبة
الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام
به کتابخانه
در تهران
آستان قدس رضوی
در مشهد

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب حاشیه بر حاشیه تهذیب ناتمام
مصنف علیرضا
مؤلف
خطی نستعلیق تحریری چلیپایی
چاپی
سال تحریر ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۰۱ عدد اوراق ۸۰
جزء کتب منطق شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۵۱۵۶ شماره قبض ۱۳۶۵
واقف مکتبة الامام امیر المؤمنین ع تاریخ وقف اردیبهشت
طول ۱۷ عرض ۱۰/۵ شماره صفحات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله المعصومین
این فوائد بیست و دو مسئله از باب تعلیم و تعلم را در حین مذاکره مخدوم جلیل القدر
عظیم الشان ابو الحسن ایده الله بصنوف التایید بزبان خامه حقیر علیرضا جاری گشته
امید که طالبان را حظی کامل نصیب شود   مروی فی کل من ا
لتسمیة والتحمید الخ روایت شده از حضرت پیغمبر صلعم کل امر
ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر یعنی هر امر صاحب قدری
در ابتدا گفته نشود به بسم الله ناتمام و بی خیر است و بهمین مضمون روایت شده است
در حمد و چون بحسب ظاهر توهم تنافی میشود میانه مقتضای این دو حدیث زیرا که اگر

بولم

به بسم الله ابتدا کرده شود بتحمید الله ابتدا نخواهد شد واگر بتحمید الله ابتدا کرده شود به بسم الله
نخواهد شد لهذا محشی سؤال کرده که چگونه منافات این دو حدیث مرتفع میشود
محمول علی الحقیقی الخ بدانکه مراد از ابتدای حقیقی آنست که چیزی دیگر
بر آن مقدم نباشد و مراد از اضافی آنست که مقدم باشد نسبت بمقصود اما چیزی دیگر
بر آن مقدم باشد و مراد از ابتدای عرفی آنست که در عرف آنرا ابتدا گویند
خواه چیزی بر آن مقدم باشد و خواه نباشد و از اینجاست که گفته اند نسبت میان ابتدای
حقیقی و ابتدای عرفی عموم و خصوص مطلق زیرا که هر ابتدای حقیقی ابتدای عرفی است
و عکس لازم نیست چه ابتدای اضافی را در عرف ابتدا میگویند و حال آنکه ابتدای
حقیقی نیست و همچنین نسبت میان ابتدای اضافی و حقیقی تباین است زیرا که حقیقی آنست
که امری بر آن مقدم نباشد و اضافی بنا بر تفسیر مذکور آنست که بر آن امری مقدم
باشد اما اگر تفسیر کنند اضافی را بانکه مقدم باشد نسبت بمقصود اعم از آنکه

آنکه چیزی را که مقدم باشد یا نه نسبت میانه آن و حقیقی عموم و خصوص مطلق
خواهد بود بسبب آنکه هر ابتداء حقیقی بنابر این ابتداء اضافی است بدون عکس
لیکن مراد از ابتدای اضافی در اصطلاح علما معنی اوّل است و معنی ثانی بر میگردد بابتدای
عرفی و ممکن خواهد بود که مراد از ابتدای در حدیث تحمید ابتدای حقیقی باشد زیرا که
وقتی ابتدای حقیقی منتهی اند بوده جاری باشد تقدیم حمد بر بسم الله در عرف
اهل شرع و اطلاقات ایشان واقع نشده است   **الحمد هو الثناء**
باللسان الخ مراد از جمیل اختیاری بنا بر مشهور صفات خوبی است
در اختیار صاحبش باشد یعنی باختیار و اراده از صاحبش ناشی شود مراد از
نعمت است خوبی باشد که در مفهوم آن تعدّی بغیر معتبر باشد مثل علم و قدرت و حیات
انعام و عطا و احسان و غیر نعمت است خوبی است که در مفهوم آن تعدّی بغیر معتبر
نباشد مثل علم و قدرت و حیات و غیر اینها و مدح ثنای بلسان است بر جمیل خواه

اختیاری

اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری و از این جهت است که میگویند مدحت اللؤلؤ
علی صفائها و خواه آن جمیل نعمت باشد و خواه غیر نعمت پس بنا بر این نسبت میانه
حمد و مدح عموم و خصوص مطلق است و شکر در لغت فعلی است که دلالت
میکند بر تعظیم منعم از این حیثیت که منعم است خواه بلسان باشد و خواه بارکان
و خواه بجنان باشد و در اصطلاح صرف العبد جمیع ما انعمه الله فیما خلق لاجله
یعنی صرف کردن عبد است جمیع آنچه خدا باو داده است در آنچیزی که از برای آن خلق
کرده است او را خدای تعالی از برای آنچیز مثلاً خدای تعالی هر عضوی از اعضای عبد را
بواسطه چیزی خلق کرده مثل اینکه چشم را از برای این خلق کرده که نظر در مصنوعات
او کنند و از آنجا پی بمعرفت او برده و بدانند حکمت او را و قدرت او را
و غیر ذالک زبان را از برای آن خلق کرده که ذکر او کنند و حرف خیر گویند
و تعلیم دهند مردم را امر امر و نواهی رسیده باشند نه از برای دشنام و کذب و [illegible]

و علی هذا القیاس پس اگر عبد صرف اعضا و قوای خود را در این امر کند آن
اعضا و قوی را از برای مخلوق شدند شکر اصطلاحی خواهد بود و این شکر را بجای نمیتوانند
آورد مگر ائمه دین و از اینجا ظاهر شد در نسبت میانهٔ حمد و شکر لغوی عموم و خصوص
من وجه است مادهٔ افتراق از جانب حمد آنجاست در ثنای بر غیر نعمت
باشد زیرا در شکر لغوی معتبر است در جمیل اختیاری نعمت باشد مثلاً ثنای
بر علم و قدم خدا تعالی حمد است و شکر نیست و مادهٔ افتراق از جانب شکر
آنجاست در غیر لسان باشد بلکه بارکان باشد مثل دست بر سر گذاشتن از
برای تعظیم یا بجنان باشد مثل اعتقاد بجز بای کسی داشتن و مادهٔ اجتماع ثنای
بر جمیل اختیاری در نعمت باشد و همین نسبت است میانهٔ مدح و شکر لغوی و مادهٔ
اجتماع و افتراق همین است در مذکور شد و شکر اصطلاحی بحسب تحقیق اخص است
از همهٔ اینها زیرا که هرگاه بعمل آید هم ثنای زبان متحقق میشود و هم عمل بارکان

و هم اعتقاد

و هم اعتقاد بجنان تا آخر و حمد اصطلاحی نزد شارح مطالع و اتباعش
همین لغوی است که مذکور شد ولیکن این مدعا سندی در اعتبار را شاید از
ترجمه [illegible] است تا [illegible] آنچه [illegible] حبیب
لغت نظر بر ترتیب لغات بیان است و مر مطلق [illegible] نفس [illegible]
بلکه ظاهر از ترتیب [illegible] بیان [illegible] باشد [illegible]
حمد لغوی مطلق [illegible] است [illegible] حاصل [illegible] و اجب الوجود
حمد لغوی بمعنی ثنا از [illegible] و [illegible] متخصصین
شد اصطلاحی حمد بمعنی [illegible] باشد یا [illegible] بصفات کمالیه بود
اختیاریه صفت جمیل [illegible] نباشد حمد و [illegible] واجب نیست [illegible] ذات است و بیرون [illegible]
بیرون و [illegible] مثال این صفات [illegible] لازم ذات است و [illegible] اول
و قدرت و حیات [illegible] و جمع [illegible] اینست [illegible] مثال این [illegible]
عین ذات واجب است و [illegible] مثلاً [illegible] است و [illegible] شدن [illegible] بجای
حمد در [illegible] صفت زید [illegible] مذکور است [illegible] معنی [illegible] اسم
و تعریف ثنا و [illegible] بعید [illegible] اختیاریه [illegible] مدح [illegible] زیرا که [illegible]
جمیل اختیاری [illegible] معنی [illegible] حمد میکرد [illegible] است [illegible] جمیل
جمیل اختیاری جمیل [illegible] شامل جمیل [illegible] صادق است [illegible] و صف [illegible]
[illegible] صفت

صفت خیر در صاحب آن ذی اختیار است ولهذا جمعی از ارباب تفسیر

مثل امام رازی و علامه نیشابوری در تفرقه میان حمد و مدح چنین گفته‌اند که حمد

مخصوص [illegible] حمد و مدح از ارباب [illegible] جمیل [illegible] تحقیق [illegible] الف و لام

و [illegible] و اراده و [illegible] تشبیه و تعرض [illegible] بعض اند و [illegible]

[illegible] حمد [illegible] بمقام تحمید [illegible] از ارباب

بودن جمیل شده اند [illegible] و نیست [illegible] میکنند در حمد [illegible] حقیقت و [illegible]

ذکر نیست و دیگر آنکه [illegible] و محققین [illegible] دلالت [illegible] از آنچه [illegible] حقیقت [illegible]

مذکور خبر [illegible] است چنین زیرا که [illegible] والا لازم [illegible]

الحمد استغراق [illegible] ظاهر است و بنا بر اینکه [illegible] از برای اوست [illegible]

خداست بنا بر استغراق [illegible] جمیع [illegible] حمد [illegible] از برای [illegible] صفات [illegible]

از برای خدای تعالی باشد باید [illegible] شعور [illegible] او [illegible]

و حقیقت حمد [illegible] و دیگر [illegible] استغراق [illegible] تعریف و [illegible] و منع [illegible]

صاحب کشاف [illegible] بیشتر از استغراق [illegible] نیست [illegible] لام تعریف [illegible] بمقام [illegible] ندارد و [illegible] الحمد

[illegible] شریف [illegible] و [illegible] صباح [illegible] از تصریح است

از برای [illegible] حقیقت [illegible] میکند [illegible] کنایه [illegible] ابلغ [illegible] شده

[illegible] حصر [illegible] حمد [illegible] مطلق

[illegible] صفت [illegible]

بجای او که [illegible] شده بعد از دخول لام تعریف رفع [illegible] اثبات [illegible]

۴

٥

اسمی شود دلالت کند بر دوام و ثبات و جمله مذکور اسمی نقل شده از خبری یا انشائی

زیرا که [illegible] از آنجمله [illegible]

مقصود [illegible] از [illegible] بیان [illegible] اول از [illegible]

خبر [illegible] مقصود [illegible] بیان [illegible]

الله علما علی الاصح [illegible] علم [illegible]

تفسیر [illegible] که صانع [illegible] است [illegible]

رابت آن ذات [illegible] مشخص [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] است و [illegible] لا اله الا الله [illegible] معنی [illegible]

[illegible] معنی موضوع [illegible] مستحق [illegible] و معبود [illegible]

در آنکه علم [illegible] لازم [illegible] مستحق عبادت [illegible]

[illegible] معبود [illegible] مستحق [illegible] خالق عالم است و لیکن [illegible] الله [illegible]

وارد [illegible] معبود [illegible] مشخص [illegible] از لفظ الله [illegible]

معبود [illegible] مستحق عبادت [illegible] اولا و [illegible]

[illegible] بطریق [illegible] گفته شده [illegible] استعمال [illegible] علم [illegible]

مشخص [illegible] و از [illegible] معبود [illegible]

صفت [illegible] زیرا که [illegible] از برای ذات با صفت و محال است

که تعقل کنند آن ذات را بی ملاحظهٔ صفتی از صفات بلکه آنچه تعقل کرده می‌شود صفات

آن و است وجوابش چنین گفته شده که لازم نیست در علم ساختن اسمی از برای ذات

تعقل آنرا از راه صفات کمالیه [illegible]

است و همچنین حال گفته شده [illegible] بدانند [illegible]

[illegible] آن لفظ را از برای [illegible] و تعقل [illegible]

[illegible] علم دارد ولی [illegible] که آن ذات

[illegible] بودن صفت [illegible] جمیع [illegible] ذات گفته اند

[illegible] علم بودن دارد و در [illegible] در جمیع و بعضی [illegible] علم است و همچنین در هم [illegible] اند

[illegible] صفت بود [illegible] معنی [illegible] در این لغت در بعضی لغات [illegible]

علم دارد و [illegible] و از این [illegible] ظاهر است از [illegible] و [illegible] در اصح علم

[illegible] علم بودن لفظ الله [illegible] چنین فهمیده میشود چنین [illegible] علم [illegible]

است واز لفظ اصح [illegible] والدلالة علی هذا الاستجماع [illegible]

علم بودن است [illegible] و صفت [illegible] چون [illegible] علم شده [illegible]

در تعلیق [illegible] وصف مشهور است [illegible] معنی [illegible] علم

معلق [illegible] بوصف [illegible] الله [illegible]

در تعظیم [illegible]

ظاهر است در علت معظم علم باشد وجهت الله موضوع است واز برای مستجمع جمیع

صفات

صفات کمال پس دلالت بر مستجمع بودن جمیع صفات کمال دارد

[illegible] مستجمع [illegible] جمیع [illegible]

پس [illegible] صفات [illegible] مستجمع بودن [illegible]

آنچه [illegible] چنین [illegible] صفات کمال [illegible] شده [illegible] پس آنچه [illegible]

[illegible] مستجمع جمیع [illegible] صفات کمال است [illegible]

کمالات است از آن حیثیت [illegible] مستجمع جمیع صفات [illegible]

آنچه مذکور شد [illegible] تعلیق بوصف [illegible] و ذات [illegible] مستجمع [illegible]

آن ذات است [illegible] ولا تخفی لطفه [illegible] الى الحق [illegible]

باشد با دلیل و برهان ادلا انتصور الضلال بعد الوصول [illegible] نیست زیرا که [illegible]

کرده شده [illegible] یضل [illegible] مطلوب [illegible] نیست [illegible]

هدایت در این آیه [illegible] مضمون آن آیه [illegible] است [illegible] ضلال بعد [illegible]

از دین [illegible] ایمان و [illegible] کفر [illegible] کرده است [illegible] از ضلال

[illegible] حق [illegible] هدایت [illegible] است [illegible]

در حاشیه [illegible] ضلالت بعد از هدایت [illegible]

[illegible] نیست [illegible] هدایت [illegible] ضلالت [illegible]

[illegible] الوصلات [illegible] ومن یهدی الله فما

له من مضل مستنبطات بنا بر آنکه [illegible] مرتد میشود هدایت حقیقی [illegible]

نیافته‌اند و از دین برگشته‌اند و شیطان اغوا میکرد ایشان را چنانچه صریح آیه دلالت

بر این میکند و لیکن در این آیه بمعنی ایصال است آنکه نفع ایمان ایشان نخواهد بود

منفعتی هدایت نیست بایشان قوم ثمود و حال آنکه چنین نیست بلکه بعضی از آن ایمان آوردند

مطلوب بعد از آن کافر شدند و حال آنکه ثمره ایمان نیاوردند بعضی انک لا تهدی من احببت

و بعد از آن کافر شدند و الثانی منقوض بقوله انک لا تهدی من احببت و ظاهر است که هدایت از ذات

و نواسخ از ذات منقوض است که طریق باشد و همچنین است هدایت از ذات

و الثانی منقوض بقوله و الله لا یهدی القوم

کفر کردند بمعنی ارائه طریق باشد چه سبب هدایت است

هدایت در این آیه بمعنی ممکن است زیرا که آیه آیه و الله لا یهدی القوم الظالمین

بمعنای ایصال است و حقیقت ذکر کرده که خدا تعالی ارائه کرد ایشان را راه حق از جمیع

بدقت و ماربیت او نیست و لکن آیه بیان زیرا که خدا تعالی راه حق را ایشان نمود

آورده شود هدایت است و جمعی از وطلب حالت ایصال بمطلوب باشد ناد

الظالمین لکن جمعی از آن ترک کنند و نجات میابند در این آیه بمعنی ایصال کلا

لکن جمعی چنان آن ترک کنند و نجات میابند هدایت در این آیه بمعنی ظالمین است

در ضلالت میمانند پس میباید هدایت شود و خصاص او بغیر ظالمین بمعنی ارائه است

معنیش خلق راه نیابد و درست نشود بر طریق هدایت و در آیه اول بمعنی محذوف است

الفضلین بمفعول ثانی او در الی الحق یعنی ایصال بمطلوب

و مفعول ثانی او که الی الحق است محذوف است و یقین است در نزد اهل تنها اشکند

اما

اما بمطلوب نمیرساند بلکه خدا تنها بمطلوب میرساند دیگر بدانکه هرگاه لفظ از برای

معنی وضع شده باشد بنا فان استعمال آن اراده کند

باید بنا فان ضبع استعمال کرده بنا فان عرف

در بعضی ضبع اراده و بعکس آن در بعضی خصیصی

در غیر بمعنی که موضوع است آنکه بر آن جملی ثبت است شرع فوق ایشان را اراده

دانسته باید و حال آنکه مجاز است و بنقیضه او بیاید که ثبت است در نزد ایشان

جمیع از آن منقول اند بسیار و فیه در این سبب آنکه هدایت بمعنی ارائه است

محل ضعیف است و در لیکن بمعنی خدا و نیست تحقیقی ایشان را اند و فیه اکثر بمعنی ارائه است

مخصوص است و در لیکن شخص نمیتوان شفیق بحسب آیه آیه نمود و فیه بنا بر ارائه است

یکی از قولین باشد شخص صحیح است در اصل معنی ارائه است که در آیه استعمال است

در اصل از برای ایصال بمطلوب است و در اصل بمعنی ارائه صحیح باشد و در جواب

همچنین قائل ثانی را میرسد که بگوید هدایت از الفاظ مشترک است و در نزد اهل و در این

محمول است بر ایصال مجاز از تبیان این نقضها در انعقام ممنوع است و بیان تکلف

منقول مجاز از بسیاری که در آن ذکر کرده اند نیست و چنین ذکر آن جوابها و بیان از بعضی

محتاج تکلفات که ذکر کرده اند لهذا مذکور نکردیم و بعضی از علما هدایت را

موجب تشویش ذهن متبدیات است لهذا نقصیر نمیتوان موافق استعمال عرف است

بملاحظه تفسیر کرده اند و لیکن تفسیر به استعمال است از لغه زیرا که ائمه لغت

و از اینها تفسیر کرده اند بدلالت

و آیه انک لا تهدی چنانکه بحسب ظاهر ناقض قول ثانی است ناقض اول

ا‌ین قول نیز نیست و حاصل از این همین جواب است در از قبیل قول ثانی گفته شد

فحملناها علی الاستعمال

الاول آخ مستفیض نحو ابیح بیانه یکرایه

انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

یز را که ارائة بمعنی مطلوب باشد لازم نیابد ضلال بعد از وصول به راه

حق و ضلال بعد از وصول به راه حق و ضلال بعد از وصول طریق چه گذشت و حاصل یعنی جمهور

نفر بن است در ما ره حق ممنوع است زیرا که بعض از ایشان بعض از آن قبول است و صبر راه حق بعضی کفور بوده

سبب اعراض از راه حق پس بر بنیت در ابتنا به ایصال بطریقی نیست و حال اینکه منعقد شده بقول ثانی

و هذا الکلام غنی الطریق السوی الخ دوم بنا بر محتوی و سط طریق مستقر گرفته و معنی نحو بیش

حمل کرده است را بر نقیض جهت الطریق بمعنی کلام بهتر و متعارف ترست زیرا که دو حرف

مبکو بنده اوست کو شد را و مرتو بنده است کرده و لفظ راه را

جمع موالانا جلال الدین در حاشیه تحقیق را این رساله سواء الطریق را الطریق

مستوی و صراط مستقیم تعبیر کرده است ~~اند~~ ~~بمعنی~~ کرده اند

~~سواء الطریق~~ ~~بمعنی~~ ~~وسط~~ و ازاین

تعبیر چنین فهمیده اند

و هذا مراد من فسره

که او سوار را بمعنی استوار اخذ کرده است و استوار مصدر است بمعنی مستوی

را که ... از طرق ...

در اسم فاعلیت حمل کرده است و اضافه اش الطریق اضافه صفت بسوی موصوف

عین ... بحث

کرده است اینه ... بمعنی وسط طریق

گفته اند در سواء الطریق بمعنی متعارف ... است چنانکه ...

موصل مطلوب است چنانچه ظاهر ... طریق بمعنی ... است ...

است و هیچ تکلف ندارد و سبب تعبیر ... مذکور ... سواء الطریق ...

و وارد نیست مختص است ... وقع بحث ... و مراد ... است ... صراط ...

سواء الطریق را الصراط المستقیم و طریق ... بمطلوب ...

صراط مستقیم و طریق مستوی است که لازم ... و ... بمطلوب ... لازم و مراد

ترکیب سبب ذکر لازم گفته است و ملزوم اراده ... الطریق نفس الامر

لازم ... بحصول البواعث الظاهرة الخ ... منبع بخلاف ... بمطلوب

منطق است و دیگر علم کلام سبب ... و ذکر کلامی ... اند و ... بمعنی ...

است اعلم کلام ... از ... و الاول اقرب لفظا ... بمعنی ... لفظ ...

کتاب ... باشد ... و قیمت ... خون ... و التاسع

نیا ... و حال ... مقدم ... مضاف است ... معنی ...

در اول خدا از شائبه ... باشد ... مع آن چنین است ...

... والله اعلم

در حمد خدا نیز را اکرده باشید از برای اشتفاع ما توفیق را بهترین رفیق پس چاه در

مقام حمد خود را غایت فعل خدا کرده است ولکن با خوبی است بخلاف ثانی

[illegible]

عن معنی الطلب الخ [illegible]

[illegible]

فان الرسالة فوق النبوة الخ [illegible]

[illegible]

در دین و کتاب داشته باشند یا تابع دین و کتاب پیغمبر سابق باشد

و اما

و هیچ صفتی مستلزم سایر صفات کمالیه حتی نبوت اما مستلزم بودن غیر

صفت نبوت ظاهر است و اما مستلزم بودن صفت نبوت بواسطه آنکه رسالت

اما لازم بودن ... [illegible]

صفات [illegible]

[illegible]

و تصریح کرده بآن صاحب کشاف و میر سید شریف و جمعی دیگر از علماء لیکن

لیکن مخالفت دارد با حدیث مشهور که ابوذر غفاری روایت کرده از پیغمبر فرمود

نبی صد و بیست و چهار هزار است و از آنجمله سیصد و سیزده رسولند و صد و چهار کتاب

نازل شده ... [illegible]

[illegible]

فرموده است يُرادُ بالهُدَى هُدَى اللهِ الخ زیرا که وقتی

جایز

جایز است حذف لام از مفعول له از آنجهت که باشد مفعول له فعل فاعل فعل معلل است

[illegible]

بل عن المفعول الخ [illegible]

الاهتداء حقیق و بالاقتداء بلیق [illegible] والفاعل الخ

[illegible]

با فتن سعید باشد اما اگر ... زیرا که بعضی کلام چنین

قوله

و هم چنین بجهت ... دیگر بجهت عدم الواسطه ... الحال ... شرافت ... ابوالقاسم [illegible]

مشعر فی نت
واو بهت است منعجب صفت او است بر تشبیه
غیر با وجهی تثبیت متعجب این اجمال اوست با آنحضرت است با تشبیه
آنحضرت است لیس با هر چیز که ظاهر از ابتداء با آنحضرت نامعجب ابتداء و حال
ابن حاجب گفته مشعر وجه است کلام مقدر جار و مجرور نامعجب ابتداء و حال
زیرا که مقدر ابتداء غیر محتاج است بر صفت واقع شده اجمال است
آنکه با معنی مقدر بیت متعلق و هو بالا ابتداء حقیقی متعرض این مفعول
منبر از اراده مفعول باشد لیکن این بجمع منع لزوم آنکه محض است که عبارت از این متعلقات
حالین مترادفین با تطبیق آنکه بیرون از احوال علمیه عبارت از اعتبار
در ارسله و شد اخلین باشد با بینی نحو حال است از احوال مفعولات و اراده قوت است در حمله
حال است از ضمیر که در حالت اول است و بیشتر قوت است که عدوه هر خدا نشانی
کننده در حالت باشد از شرایط مقدر که بی اشکال است در از مراد از انکه اوشنیدی
اوراق و رساله است از مراد است بعد اداده است در انکه نود در عمل است و شرکت کو کرده ان
وقس علی هذا نوراً به انکه نود و شرکت کو کرده است
بعون بزرگوار است در حالت مفعولات است معنی صلح
و به قوت است لیکن مناسبت است در بیشتر تمیزش است چنین است
خدا استعمال باشد تا فعل و ایشان معلق باشد که در حالت است و ازمه استعمال از ترابش
ست که در رساله است او از خدا استعمال از تراب
معقد انسدان و الحاج با سلام
ستی تا با تاب

آنجا حال
و خلق او فی صفت مسند الیه است از خبر
بعون از خدای تعالی از این باب صفت بیان حال از وجه
که قرینه رسم آن است بیت از اسناد صفت معنی است که بعضی از آن فاعل باشد
زیرا که لفظ از شرایط صفت اسناد از حمل است مصدر از آن باشد
اطراف مبالغه مشل زید عدل بلفظ ثبات در کلام فاعل حمل قید آنکه بعض
بر متعلق بالاقتداء الخ بد آنکه لفظ قید است یعنی از آن است بلکه مفعول قید است
و چنانکه وارد نقص منبر از اراده مفعولات شد که بعضی مقدم است بیان آنجا
نسبت از اراده نقص آنحضرت است بلکه مرهق از اراده شبه کلام چنین مشعر اکثر
این بسیار کلام تعلق جار و مجرور قید اکثر مناسبت و نسبت در نسبت دارد
گفتن با آنحضرت لائق وجه است قید اکثر نحو و تمثیل نسبت وارد
متعلق باشد بر طبق صفت بکلام ابن است در قید اکثر لائق آنحضرت باشد تشکیلی بید
ملایم است جامع ظاهر است نزد طبع سلیم مثلا میگوئیم زید فصل باشد محتمل
قید اکثر محمود و لائق است زید بلکه میگوئید قید اکثر زید لائق است و لهذا
در جمله است بر متعلق بالاقتدا و لا یلیق فانه کمال لنا لاله و بنفسه بنیت از ایشان
مفعول جار و مجرور متعلق با قید انتها بدان بر اینکه قید است
این حالت نسبت مقید به تقوای است
و صلی حسنت متعلق
سوان

بودن جار و مجرور ندارد چنانکه ظاهر است بلکه متعلق باشد بلیلیق زیرا که معنی کلام

چنین میشود که مقتدا بودن با آنحضرت لایق است و بدیگری لایق نیست و یا معنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصدر و [illegible]

از باب مفعول بودن قید [illegible]

پس اگر مختصر [illegible] تقدیم الظرف افضل الحصر [illegible]

بود والله اعلم

در تقدیم [illegible] التاخیر مفید حصر است [illegible]

پس تقدیم [illegible] اقتدا [illegible] متعلق [illegible] قصد حصر [illegible]

حصر است لهذا المختصر فرموده تقدیم ظرف [illegible]

فی الدار زید [illegible]

حقیقی [illegible]

الاقتدا الیلیق حقیقی باشد مستلزم آنست در اقتداء بغیر آنحضرت الا لایق

نیست و بنا بر این توهم میشود در اقتدا با ائمه دین آنحضرت لایق نباشد

لهذا

در فقره اولی مؤید
معنی از برای مفعول
بودن اقتدا است
ع

١٣

لهذا المختصر فرموده در اقتدای با ائمه اقتدا با آنحضرت است در حقیقت زیرا که

ایشان احکام دین آنحضرت را بامت بیان میفرمایند و بفرموده آنحضرت ایشان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معنی کلام چنین میشود [illegible] لایق [illegible]

پس در این [illegible] مختصر فرموده [illegible]

آنحضرت بنا بر این [illegible]

مثله اهل بدلیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واهل تجنب استعمال این است که آل را استعمال در اهل بیت و اصحاب

شرف و بزرگان میکنند و پس خلاف شرافت دنیوی و جاه شرافت

اخروی ولهذا آل فرعون نیز میگویند واهل را اسم در ذی شرف استعمال
میکنند وهم در غیر ذی شرف ۷ فان المقالد من الطرفین بودن

قوله مناهج جمع منهج الی راه آشکار رسد گویند صح

مفاعله از طرفین است در [illegible] از [illegible]
منفعه مشترک طرفین که افاده میکند نسبت زید را بعمرو
عکس مشترک قائل زید بعمرو [illegible] است و مفاعل [illegible]
قتال کرد با عمرو وعمرو نیز [illegible] باعتبار اینکه وهم مقابله [illegible]
مقاتل عمرو نیست [illegible] زید را مقابلت بسبب آنکه باشند [illegible]
بکنند [illegible] از عمرو و زید مقابله [illegible] مطابق باشد [illegible]
بود بالضروره پس [illegible] مقاعله است [illegible] خبر [illegible] واقع [illegible] الصدق
وحیث مطابقه نیز [illegible] خبر و اعتقاد [illegible] نام نهاده شده است [illegible] اعتقاد
مطابق بکسر با اعتبار [illegible] حیثیت مطابق [illegible] صدق آن خبر [illegible] میگویند
سابق خبر و اعتقاد [illegible] حیثیت [illegible] نام نهاده شده [illegible] واقع [illegible] مطابق بودن
واز [illegible] حیثیت مطابق [illegible] خبر و اعتقاد مطابق واقع [illegible] صدق [illegible] مطابق بودن
مطابق واقع است [illegible] صدق [illegible] حق [illegible] مطابق [illegible]
صدق وحق را [illegible] میخوانند [illegible] بفتح [illegible]

از طرفین صح

الصدق

الصدق والحق علی نفس المطابقیة والمطابقیة ای بلغوا اقصی
مراتب الحق الخ چون مدارج الحق جمع است مضاف بجنس معرف بلام تعریف

[illegible] جمیع [illegible] مضاف [illegible] بجنس [illegible]
معرف بلام تعریف [illegible] عموم [illegible] جمیع [illegible] مراتب [illegible]
[illegible] کند [illegible] حق [illegible] آنکه [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] آن [illegible] مستغرق الی الآخر [illegible] متعلق [illegible]
فی الدار [illegible] متعلق است [illegible] متعلق [illegible]
لازم [illegible] ثابت [illegible] عام [illegible] متعلق [illegible]
آنست که متعلق [illegible] عام [illegible] مستقر [illegible]
متعلق باشد [illegible] خاص [illegible] ظرف [illegible] مستقر [illegible]
شریف [illegible] خاص [illegible] متعلق [illegible] است [illegible]
خواه عام وخواه خاص [illegible] ظرف [illegible] [illegible]
مغیر است [illegible] مصنف [illegible] ظرف [illegible]
ومرتبه [illegible] مستقر [illegible] مضاف [illegible]
مرتبت حق [illegible] الغایات [illegible] ظرف [illegible]
[illegible] ولفظ [illegible]

[illegible] رسیده اند باقصی مراتب حق باشد صح

اگرچه مراد است ولیکن ظروف مقطوعه از اضافه را در این حالت غایات میگویند

زیرا که غایات [illegible]

مضاف الیه است و حیث و در این کلام [illegible]

و ثانیها کلام است [illegible] ظروف [illegible] مثال اول [illegible] بعد [illegible]

محذوف است [illegible] و منویا الخ [illegible] مضاف الیه [illegible] الکلام [illegible] او الخ

نسیا منسیا او منویا [illegible] علی توهم [illegible]

فهذا الفاء [illegible]

محذوف [illegible] در مقام [illegible] مثال [illegible] و بعد [illegible]

نفس بعد است [illegible] اما مراد است [illegible] در کلام [illegible]

مضاف الیه مذکور [illegible] در کلام مصنف [illegible]

مقتضا [illegible] شرط است [illegible] مذکور است و اما [illegible] لفظ [illegible]

اما [illegible] مقدر [illegible] لیس [illegible]

اما ثانی [illegible] بواسطه آنکه [illegible] لفظ اما [illegible]

علامت [illegible] استعمال [illegible] لفظ [illegible] موضوع است [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] مذکور [illegible] اسم شارع [illegible]

پس اگر در مقام [illegible] الحاضر الخ [illegible]

وهذا اشارة الحاضر الخ [illegible]

باشند

باشند و اسم شارع در آن استعمال کنند حضور عقلا آن شیء را نازل منزله حاضر

[illegible]

میگیرند [illegible] شارع را [illegible]

[illegible] اسم [illegible]

[illegible] محسوس [illegible] الفاظ [illegible]

در ذهن و خواه [illegible] الفاظ [illegible]

و خواه محسوس [illegible] اول [illegible] الفاظ [illegible]

الفاظ [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible] معانی [illegible] مخصوصه [illegible]

و دلالت [illegible] اشاره [illegible] بالفاظ [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] مخصوصه [illegible] کلام [illegible]

[illegible] اطلاق [illegible] مذکور [illegible] لفظ [illegible]

[illegible] کلام [illegible] لفظ [illegible]

و لهذا [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

مبانی پس اگر بشر را به معانی مخصوصه یا الفاظ باشد لفظ کلام مستعمل خواهد بود

در یکی از دو معنی مستعمل فیه خود بی تکلف و اگر بشر را الیه یکی از انها جمله

[illegible] از تکلف نیست [illegible] و الفاظ [illegible] نقش [illegible] اطلاق

زیرا که کلام مجموع معانی و الفاظ [illegible] از کلام [illegible] مستعملست [illegible] لفظ [illegible]

از الفاظ کلام [illegible] بکلام [illegible] از الفاظ [illegible] زیرا که [illegible] شد و خواه

نقش [illegible] میشود [illegible] با کلام [illegible] انکه [illegible] تقدیر [illegible] حقیقت [illegible]

خالی از خشونت نیست و اما بتقدیر [illegible] خواه [illegible] مجموع معانی [illegible]

فهمیده [illegible] اراده [illegible] خلاف [illegible] لغت [illegible] و جانی [illegible]

بعض اراده کنون نزد ارباب لغت [illegible] از [illegible] فقط [illegible]

حقیقت [illegible] مجاز [illegible] بتقدیر [illegible] کلام احدیها [illegible]

سوق کلام تقاضا آن [illegible] که از الفاظ [illegible] نقوش [illegible] نیست [illegible]

نزد ذوق سلیم و اگر مجموع معانی و الفاظ و نقوش [illegible] تهذیب الکلام [illegible] شد

[illegible] زیرا که ظاهر از غایه تهذیب [illegible] و الفاظ و نقوش [illegible] که ازین

[illegible] تنبیها [illegible] معانی [illegible] نقوش [illegible]

چنان ظاهر نمی شد را به بودن نقوش تنها جزء است اما ناخوش است

وحال

وحال انکه صحیح نیست اصلا زیرا که در این مقام غایه تهذیب الکلام

هیچ مربوط نمی شود بحاصل گفته میشود که نقوش را با الفاظ و معانی

[illegible] حقیقتی [illegible]

دلالت [illegible] و معانی [illegible]

نسبت [illegible] اختصاص [illegible] حرف [illegible]

آن اختصاص [illegible] حرف [illegible] نسبت [illegible]

حقیقه [illegible] الفاظ و معانی [illegible] نسبت [illegible] بالفاظ [illegible] بلغ

[illegible] الذهنی [illegible] نسبت [illegible] معانی [illegible]

[illegible] لفظ [illegible] در خاطر [illegible] خارج [illegible]

نسبت [illegible] لفظ و اسم [illegible] ظرف [illegible] وجود [illegible]

اذ لا وجود للالفاظ المرتبة [illegible] ولهذا [illegible]

خارج [illegible] محقق [illegible] حقیقه [illegible] الاجزاء [illegible]

موجود [illegible] حقیقه [illegible] الیه لفظ [illegible] وضع

[illegible] الذات [illegible] خارج [illegible] خواه [illegible]

لتصنیف باشد و خواه بعد از تصنیف و خاصیت در استعمال لفظ هذا

هذا در مثال بمقام مجاز است نه حقیقت الله یعلم علی طرائق

مجاز الحذف الخ حذف مجاز است در اعراب نه در محذوف ...

نمیگیرد ... مفعول

و تنبیه نیست مضاف و مضاف الیه ... اصل ... مفعول

حذف زاید و اعراب ... در اصل ... القریه ... والفضا

مجاز است که زاید ... القریه ... نفس ... مطلق ... الکلام ... از

و تنبیه مثل قول ... مفعول مطلق ... الکلام ... اعم است ... الکلام

القریه ... و بیان ... بیان المنطق بیان

منطق است که هذا ... بیان المعانی بیان

و بدین تقدیر ... تجرید ...

التجرید الخ ... و لهذا ... ولفظ تجرید ... ازان

باشد از نحو و زایده ... الخ قانونیه ...

... فی تجرید المنطق والکلام ... المنطق آلة قانونیة ... ابکار

... از نحو و زاید ... نفس ... بالطبع ... قضایای

باشد میانه فاعل و منفعل ...

... آلت ... کلیه است ... موضوع

القضایا

القضایا از آن معلوم میشود چنانکه ظاهر آمد بتفصیل و چون منطق مشتمل است بر قوانین

کلیه آنرا آلت قانون میگویند و قانونش نیز میگویند والکلام هو

العلم الباحث عن احوال ...

المبدء والمعاد الخ ... واجب ... علم کلام ... از احوال ...

المبدء والمعاد ... علم از احوال ... قانون الاسلام ...

... علی نهج ...

معاد و ... از احوال ... از آن ...

... از احوال ... صلی الله علیه وآله ...

... آخرت ... عقل ...

... علم حکمت ... اجمال وارد ... کلام ...

... علی التهذیب الخ ... منطق و کلام ... عطف ...

عطف علی التهذیب ... تجرید ...

... چنین ... لفظ عطف ... بر تجرید ... الاسلام

... وجدان ... والاضافة فی ... از کلام

... الخ ... محققین

میشود آنست که هرگاه میانه مضاف و مضاف الیه عموم و خصوص من

وجه باشد اضافه بیانیه است مثل خاتم حدید و اما اگر مضاف اعم مطلق باشد

از مضاف الیه مثل شجر الاراک و علم الفقه پس بیانیه نیست و تحقیقه

و عقاید اسلام مطلق است از اسلام بمعنی نفس عقاید است کما لا یخفی پس اضافه

لا است که گفته شود [illegible]

نه تمام ابتدائیه در این باب [illegible] منقاد [illegible]

مطلق از اضافه بیان الیه همه [illegible] مضاف [illegible]

آنست [illegible] نه مضاف الیه بسبب [illegible] احتمال وارد [illegible] النسب [illegible]

و بیان آن [illegible] نه اسلام و [illegible] عقاید [illegible] با این [illegible]

باب العلم [illegible] و تقریر عقاید نفس عقاید [illegible] و یحتمل التجرید [illegible]

باشد و [illegible] اطلاق [illegible] متحقق است [illegible]

ایمان [illegible] گاه اطلاق [illegible] عقاید [illegible] مبالغه [illegible] و لفظ

[illegible] بجمیع [illegible] بسیار [illegible]

جزو ایمان است [illegible] صحیح [illegible] بنابراینکه [illegible]

[illegible] محمول [illegible] کرده [illegible] بیکدیگر [illegible] آوردن [illegible]

[illegible] فایده است [illegible] بیان [illegible]

عدل و [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مبالغه [illegible] کلام [illegible]

کرده [illegible] استعمال [illegible] چنین [illegible]

و تفصیله للغیر الخ [illegible]

مراد اراده نبوده باشد بلکه فهمانیدن اسلام ازانکه فهمانیدن آن کس

باشد غیر را یا فهمانیدن غیر آن کس را و اگر لفظ او در کلام محشی از برای تجرید

باشد بعنوان مانعة الخلو شامل این احتمال نیز خواهد بود متضمن معنی

الاجمال الخ [illegible]

[illegible] تضمین [illegible] تضمین [illegible]

[illegible] وارد [illegible]

[illegible] فعل [illegible]

[illegible] ظاهر است [illegible] الخ

[illegible] فعل [illegible] الوجهین [illegible]

آن است [illegible] فعل [illegible] فهذا آنچنان [illegible] از [illegible] اراده

[illegible] حال [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] چنین است [illegible]

زیرا که [illegible] کلام [illegible]

[illegible] اخذ [illegible]

[illegible] اختصاص [illegible] وارد [illegible]

حال بودن جمع مانعی نیست از برای مبتدی خواهد بود لیکن در این مقام

کسی را میرسد که بگوید همچنانکه مناسب مقام است تجرید بنابر مبتدی

که تقدیر تضمین

مبتدی است چنانکه خود محشی در حاشیه تصریح نموده مانعی نه از دو پس فقره اول

بالبته از برای مبتدی باشد تنها چنانکه محشی از برای هر دو تجویز

نموده

علم ... اوجه و فیها

لعله ... ثلثه اوجه رفع ...

نصب و جر ...

... الذی ... الولد ...

تقدیر ... که لا مثل الذی ... باعتبار ... مضاف و مضاف ... که لا ...

... الولد و جر ... مضاف ... که لا ...

خواهد بود واقع شده ... باعتبار ... منصوب ...

خلاف است بعضی ... نیز ... القسم

و در ... و لفظ ما در ... المنطق

... صاحب ... ات ...

والی ... الاول ... الثانی ...

باکافه از اضافه و بعضی میگویند لفظ ما نکره غیر موصوفه است

سبعه اطلاق میکنند چنانچه سابقا مذکور شد و آنها علوم مدونه را

در عرف بر هر یک از معانی خمسه اطلاق میکنند چنانکه ظاهر میشود از

التتبع

تتبع مواضع استعمال مثلا میگویند فلان کس حکیم است و فلان کس نحوی است

و علم ملکه حکمت و نحو است باین معنی که کیفیتی حاصل شده است او را که

... ملکه ...

... حکمت ...

... علم ...

... فلان ... علم ... نفس ...

میگویند فلان ... فلان ...

کما لا یخفی ... نفس مسائل است ...

وارد ... و قسم ... العقل التسلیم ...

والفقه ... حیثما ...

از معانی خمسه ... نفس مسائل ...

... است ...

مقدمه ...

در مطول تصریح کرده است مقدمه دو فرد دارد مقدمه العلم

و مقدمه الکتاب مقدمه العلم امور چند است که موقوف علیه شروع

شروع در مسائل علم است مثل معرفت حد و غایت او و موضوع علم و

مقدمة الکتاب عبارت است از کتاب مقدم بر مقصود بود بواسطه

[illegible]

بیان موضوع علم متمیز شدن آن علم است از علوم دیگر زیرا که هر گاه

موضوع علم متمیز گردد از موضوع علم دیگر آن علم نیز از هم ممتاز میگردد

مثلا هرگاه شخص دانست که موضوع منطق معرّف و حجّت است و موضوع نحو

کلمه و کلام مسائل نحو و منطق نزد او مشتبه نمیگردد بلکه هر مسئله از مسائل

[illegible] العلم هو الصورة الحاصلة [illegible]

است منطق و پس دیگر بدانکه محشّی عبد را در تعریف بجای فی اختیار کرده

است تا بیرون رود علم نفس ناطقه بجزئیات مادیه بر مذهب حکما

که میگویند صور جزئیات محسوسه در خیال در می آید نه در نفس ناطقه زیرا

در این صورتهای جزئیه اگرچه در نفس ناطقه حاصل نیست اما نزد او حاصل

پس صورت حاصله ... نزد عقل در اینجا حاصل است

هذا اختیار مذهب الحکماء الخ [illegible]

[illegible]

واختار مذهب القدماء [illegible]

مصـ لو عاز ابنسبت متعلق ساخته است زیرا که گفته است او عاما

للنسبة ظاهر میشود که او محقق در مذهب قدما است و اگر نه بایستی گفت

ظاهر کلام مصـ دلالت میکند که محشی نزد او حق

بگوید

بگوید اذعانا لوقوع النسبة چنانکه ظاهر است   سیشیر المصالحی تثلیث

بلیغ

الخ ای کلام قرینه دیگر است از برای آنکه محشی رحمه مذهب قدماء است زیرا که

[illegible]

کما فی التحصیل الخ [illegible]

عالم را بطوفان داد و امثال اینها و شک عبارت است

از تصور نسبت خبریه بحیثیتی که عقل در آن متردد باشد و هیچیک از دو طرف

و از آن ترجیح و معارض ندارد [illegible]

ولا وقوع آن نسبت راجح نباشد بلکه متساوی باشد نزد عقل و وهم عبارتست

از تصور طرف مرجوح پس نسبت در این سه قسم اگرچه نسبت خبرات

زیرا که ... نقیض

فایدت آن ... زیرا که ... نقیض ... والاقسام ... انفعالات

وصادق است ... نسبت راجح باشد ... زیاده از ارتفاع

مدرک باید که در احد طرفین نسبت راجح باشد ... لازم است ... الضروره والا

وقت است در احد طرفین وخواه ... رسیده ... که انقسام ...

رسیده بین شک ... تقسیم توهم میشود بقرینه منصوب ...

بعض القسمه الخ ... مقتضی ... است ...

وحاصل آنکه در عبارت مصنف ... بدفع توهم ... انفعال لازم ...

کتاب بالنظر بمعقولیه محشی ... واحد ... تفریعیه ...

انقسام از باب انفعالات واحد است ... صحیح ... هو انقسام

کتاب اساس اللغه انقسام بعض القسمه ... هذا العبارة ...

فالمذکور فی ... الخ ... صحیح ...

کلام صحیح است ... الضروره ... نسبت ... تصدیق

ضرورت والکتساب لظر الیس ضرورت منقسم خواهد شد

بضرورت در تصور وضرورت در تصدیق وهمچنین اکتساب منقسم خواهد

بالمرد

بالکتساب در تصور و کتساب در تصدیق و از اینجا دانسته میشود در هریک

از تصور و تصدیق منقسم میشود بضروره و کتساب چنانکه ظاهر است و قول

محشی یعنی هی ابلغ واحسن اشاره است باینکه بیان انقسام تصور و تصدیق

حاجه ... بقول خفش ... بالنظر ... تعلق ...

متعلق کرده ... تقسیمان الخ ...

در وتقسیمان الی الضروره والاکتساب ... فهمیده میشود ...

در وتقسیمان الی ... انقسام ... صحیح ...

زیرا که از امثال این عبارات ... ابلغ است ... فهمیده میشود ...

عبارات مصنف کنایه ... کتاب ... فهمیده ...

کردن تصور و تصدیق ضرورت ... منقسم خواهد ... لازم ...

تصدیق پس تصور و تصدیق ... انفعال است ... مناسب ...

باعتبار آنکه از باب ... تصدیق است ... مناسب وصف ...

وصف منقسمیه تصور و تصدیق ... است ... تقسیمان ...

یقسمان احضر بعوه لیکن باشد تدبر کما او تکلیفه القوم ملخص

ولیکن این مطلب بطریقه بعضی از محققین مثبت در تصورات همه

بر بدیهی نیست و الّا لازم می‌آید در هیچ تصوّر محتاج نباشد عقل بفکر

و حال آنکه محتاج است در بعضی مثل تصوّر روح و ملک و همه نظری

نیست و الّا لازم می‌آید که هیچ تصوّر معلوم نشود بواسطهٔ آنکه بر تقدیر

چنانکه ظاهر است [illegible]

موقوف هم [illegible] نظری خواهد بود پس محتاج [illegible]

آنکه موقوف [illegible] خواهد بود [illegible] تسلسل لازم

اگر یکی [illegible] موقوف علیه بود موقوف خواهد [illegible] و لطف [illegible] تصوّر

[illegible] محتاج باشد بتصوّر عمرو و تصوّر عمرو محتاج باشد بتصوّر زید [illegible]

[illegible] محتاج باشد تصوّر زید بتصوّر عمرو و تصوّر عمرو بتصوّر زید [illegible]

پس دور لازم می‌آید [illegible] از آنکه موقوف [illegible] است

و اگر [illegible] الی غیر النهایه [illegible] تصوّر زید محتاج [illegible]

[illegible] پس تصوّر عمرو و تصوّر [illegible]

نه نظری حاصل [illegible] تصوّرات [illegible]

تا حاصل شود تصوّر دیگر از آن تصوّر و بالجمله عقل ببدیهه حکم میکند در هر

تا اینکه جمیع تصوّرات موقوف باشند بر یکدیگر الی غیر النهایه حاصل نشود هیچ تصوری

[illegible]

چنانکه مخفی نیست بر صاحبان فطرت مستقیم پس لازم می‌آید معلوم نبودن

تصوّر مطلقا نزد عقل و حال آنکه بعضی از تصوّرات معلوم است مثل

تصوّر حرارت و برودت و امثال اینها و بهمین طریق نقض بهتر است از آنکه

کفته میشود در تصدیق و طریقه هم

بعد از [illegible] لا الی [illegible] و لیکن [illegible] بالطبع

نیست [illegible] تصدیقات [illegible] تصدیقات نظریه [illegible]

از دعاوی [illegible] بدیهیه [illegible] مثلا [illegible] تصدیق [illegible] از اول [illegible]

و الّا لازم می‌آید که هیچ تصوّر [illegible] پس [illegible] تصدیق [illegible]

نظریات [illegible] لازم می‌آید از جمله تصدیقات [illegible] معلوم نشود و [illegible]

آنکه معلوم است نیز از جمله [illegible] زیرا که [illegible] بسبب [illegible]

خطیه بعد پس محتاج بفکر است [illegible] محتاج [illegible] و لیکن [illegible] منها التعریف

و در تصدیقیه [illegible] بتصدیق [illegible] بمرتبه [illegible]

باشد از دعوی [illegible] در اوّل مرتبه [illegible] چون لفظ

[illegible] نظام کردن [illegible] استعمال اللفظ المشترک [illegible]

[illegible] علم [illegible] است [illegible]

بدون مشقّه و [illegible]

در بعضی از اصطلاحات مختص است بیقین و در ظن هم در بعضی مختص است

بتصدیق چنانکه معرّف مختص در بعضی مختص است بمرکب چنانکه معرف

معرف ببسیط و از اینجاست که عرفت الله میگویند و علمت الله نمیگویند
پس لفظ معلوم در مشتق است از آن نیز مشترک خواهد بود میانهٔ معانی
متعدده چنانکه ظاهر است و محشی لهذا حکم باشتراک کرده است
فانّ الجزئی لا یکون کاسبًا و لا مکتسبًا الخ عوض است

[illegible]

استعمال دیگر بدانکه تعریف مصنف ازو از اعتبار کردن صیغهٔ مفعول نیز
ترجیح دارد بر تعریف مشهور زیرا که در تعریف مشهور اعتبار امور گفته اند و

گفته

گفته اند در فکر ترتیب امور معلومه است از برای تحصیل امر مجهول و بنا
بر این منتقض بتعریف بفصل تنها یا خاصّه تنها و احتیاج میباشد در تصحیح
تعریف بتکلّف و خلاف ظاهر بخلاف تعریف مصنف که بی تکلّف شامل
جمیع افراد معرف است   بتعریف احکام جزئیات موضوعها

[illegible]

و امّا بواسطهٔ امر [illegible]

حیوان و دیگری آنکه لاحق میشود بواسطهٔ امر اخص از شیء مثل ناطق که
لاحق حیوان میشود بواسطهٔ انسان و ثالث آنکه لاحق میشود بواسطهٔ امر مساوی

مثل حرارت در لاحق آب میشود بواسطه امر مباین در آتش است و باعتقاد
قدما و طایفه از متاخرین مثل شارح مطالع و تابعانش آنچه بواسطه
جزء اعم عارض میشود داخل اعراض ذاتیه نیست و محقق طوسی علیه الرحمه
در اساس الاقتباس نیز چنین گفته است … نیز
تصریح باین فرموده … حقیقت … شارح مطالع … خارج است
در علم بحث کرده شود … بعضی جزء … حقیقت …
موضوع آن علم باشد و عارض بواسطه جزء اعم است و جمیع طایفه بواسطه جزء اعم … عارض
نیست بلکه از احوال و احکام امر اعم است … عارض انسان نشود …
لهذا عرض ذاتی را به تعجب … بمعنی … تعجب عارض انسان است الصحیح …
کالتعجب اللاحق للانسان الخ بدانکه ظاهر است … لاحق انسان میشود چنانچه عارض لذاته … تعجب است و بر
در بواسطه ادراک امر غریب لاحق … از انسان … عارض … تعجب …
محققین مثل … و غیره … ادراک امور غریبه … تعجب …
مثل آنکه تعجب ادراک امور غریبه … است و … مجهول … است
از تکلف … مراد از تعجب … خارج مجهول است
نه تعجب بمعنی مذکور که مبدأ و اراده مشتق شایع و متعارف است نزد اهل این فن

قد

ثم ینسب عروضه الی الانسان بالعرض والمجاز

الخ بدانکه واسطه همچنانکه فهمیده میشود از کلام شارح مطالع و جمعی دیگر از
محققین سه واسطه است که اولاً و بالذات عارض او شود و ثانیاً و بالعرض

بر سه قسم است واسطه در عروض واسطه در ثبوت واسطه در اثبات. ح

عارض … انسان … در عروض …
و تعجب مثل … انسان است … جنس … عارض انسان … واسطه … بتفصیل
در عروض کتابت … اولاً و بالذات عارض انسان … و ثبوت … عارض …
که کتابت … اولاً و بالذات … واسطه در عروض عارض … است …
چه … کتابت عارض حیوان و واسطه در عروض … و ثبوت … است …
ثانیاً و بالعرض عارض حیوان خواه … واسطه در …
از … ثبوت … عارض خواه … مثل تحرک اصابع … واسطه … ماده
و در مثال سابق خواه … لطافت … ثبوت … ندارد … جمیع … واسطه
انسان و خواص … صلاحیت … عالم است … از … حیوان …
ثبت … مثل تعمیر … علت علم … کتابت … از انسان … بعضی حیوان …
انسان در … واسطه در عروض و ثبوت … است … انسان
و در ثبوت زیرا که … کتابت … از … حیوان …
الانسان کاتب فبعض الحیوان کاتب و گاه باشد که شیء واسطه در اثبات باشد و نیز
اما نه واسطه در عروض باشد و نه واسطه در ثبوت و آن در جائی است که معلول با الدلیل

دلیل گفته شود بر علت مثل اینکه از تب استدلال کنند بر تعفن اخلاط

و از اینجا ظاهر شد که واسطه در عروض نداشتن شیء لازم ندارد که بدیهی بودن

ثبوت آن [illegible]
نسبت از برای [illegible] مستغنی از سبب [illegible] خارج [illegible] ظاهر
بسیار از جمله آنها ثبوتش از برای [illegible] لیکن ثبوتش از برای [illegible]
در عروض ندارد و اما محتاج است لذاته [illegible] بر طریقه شارح مطالع وارد [illegible]
مثل آنکه مقدار در عارض جسم است به واسطه [illegible] از کلام [illegible] ثابت است
نیست بلکه محتاج است به اثبات و [illegible] واسطه در عروض [illegible]
از نوع نقیض عرض ذاتی را [illegible] مشهور [illegible] مثل آنکه متعجب بالعرض
مصنفین باشد مثل صاحب قرطاس و غیره [illegible] ضاحک انسان [illegible]
و بنا بر طریقه شارح مطالع [illegible] آنکه انسان [illegible] تعجب
در عروض ضحک گرفته اند و از آن قرار [illegible] حال آنکه انسان متعجب است
باشد و اتصاف متعجب به ضحک بالذات است و [illegible] متعجب بالعرض
است چنانکه ظاهر است بالبداهه [illegible]
یا بالعرض [illegible]

تصریح کرده اند محققین مثل سید شریف و غیره و الا لازم می‌آید [illegible]

واسطه

واسطه [illegible] از برای
در عروض [illegible] کمال است [illegible] تعجب [illegible]
خوش و این [illegible] متعجب صلاحیت [illegible] انسان [illegible] تعجب [illegible]
نسبت [illegible] و تبعیت [illegible] عارض [illegible] موضوع [illegible]
ندارد و حکم بالعرض [illegible] واسطه [illegible] عارض [illegible]
حال [illegible] واسطه عروض [illegible] جسم [illegible]
القیاس [illegible] واسطه [illegible] احوال [illegible] اعراض [illegible]
شکل [illegible] آن جسم است [illegible] واسطه [illegible] اعراض [illegible]
حکمت طبیعی که موضوع [illegible] و حال [illegible] مشهور [illegible]
عارض جسم شود [illegible] موضوع [illegible]
به واسطه آن [illegible] از موضوع [illegible] و محققین [illegible]
از آن است که اعراض ذاتی [illegible] آنها [illegible]
مخصوصه موضوع [illegible] و بیان [illegible]
متعجب [illegible] صحت [illegible] این تعلیقه [illegible]
فهم و حوصله مبتدی [illegible] الدوال الاربع [illegible]
شد اگر چه نسبت کتاب [illegible]
مطلب [illegible]